بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 مهر 1395.

اولا اینکه این روایت را دو نفر نقل کرده باشند روایتی که ویژگی های روایتش روایت خاصی است. خیلی مستبعد است. در ثانی کلمه حماد بن عثمان در هیچ جایی وارد نشده است آن چیزی که هست حماد بن ضبیان هست و عن ابن الطیار و امثال اینها. همین حماد بن ضبیان یک جای دیگر که وارد شده است آنجا هم جای دیگر زراره نقل کرده است. رجلٍ عن زراره، این است که هست مجموع این نکات بود که عرض می کردیم.

این بحث الزیاده من الثقه را که دیروز بعضی از دوستان سؤال کردند که در کتب درایه ما هم هست این بحث یا نیست بعد من مراجعه کردم دیدم که ما با الفاظی که گشته بودیم آن الفاظ جواب نداده بود ولی اصل این بحث هست و تحت عنوان المزید، یعنی حدیثی که زیادی داشته باشد، در درایه شهید ثانی در شرح درایه او هست. صفحه 120 که این شرح درایه در این رسائل فی درایه الحدیث که چاپ شده است مجموع رسائل هست جلد 1 صفحه 187 همین شرح درایه شهید ثانی این مطلب مربوط به اینجا است. در الفوائد الرجالیه شیخ مهدی کجوری صفحه 197 هم این بحث هست. در این رسائل فی درایه الحدیث جلد 2 صفحه 94، 102، 118، 120، 129، 284، 541، 544، این بحث آمده است. این هایی بود که در برنامه معجم فقهی آقای کورانی بود. این مقباس الهدایه مرحوم مامقانی را ندیدم مراجعه کنید آن راحت تر هم هست من نزدیک نبود دستم که ببینم. آنجا یک فهرست خوبی دارد جلد هفتم آن یک فهرست خیلی جالبی دارد آن خیلی قابل استفاده است هم عنوان المزید را می شود در فهرست آن جستجو کرد هم الزیاده الثقه یا الزیاده من الثقه. یک فهرست یک جلد آن فهرستی هست که در ذیل هر عنوانی مطالبی که محصّل مطالب آن را هم آورده است خیلی سودمند است فهرستش. اما اصل بحث.

عرض ما این بود که دو تا بحث در کتاب های فقهی ما یا کتاب های اصولی ما و کتاب های درایه مطرح است. آیا این دو بحث یکی هستند یا این بحث ها با هم دیگر فرق دارند؟ یک بحث تحت عنوان تقدیر اصاله عدم الزیاده بر اصاله عدم النقصیه است. که در جایی که ما شک داریم که این نقل در آن زیاده واقع شده است و یا نقل در آن نقیصه واقع شده است می گویند اصل این است که بگوییم زیاده زیاد نشده است بلکه عبارتی که در یک نقل زیاد است همان اصیل است. خب این در منابع خیلی زیادی این بحثش هست. مفصل ترین بحثی که در این زمینه صورت گرفته است در کتاب النکاح حاج آقا است. جلد 4 درس شماره 130 تا 133 که خیلی مبسوط سه چهار جلسه در مورد این اصل بحث کرده اند. و در جاهای دیگری هم این بحث آمده است و من آدرس هایی که عجالتا هست ذکر می کنم. بعضی از آدرس هایش را عرض می کنم خیلی مهم است آن آدرس را بیشتر مراجعه کنید. منیه الطالب از تقریرات درس مرحوم نائینی جلد 3 صفحه 363 تا 365 این خیلی بحث مهمی است در این زمینه. مستمسک عروه جلد 1 صفحه 407 جلد 7 صفحه 380. حالا ممکن است غیر از اینها هم داشته باشد من یکی دو تا لفظ محدود جستجو کردم طبیعتا این ها را پیدا کردم. خیلی وقت ها ممکن است با الفاظ دیگری همین مضمون وجود داشته باشد. شرح العروه الوثقی مرحوم اقای صدر که سه جا این بحث هست و هر سه آن قابل استفاده است. جلد 1 صفحه 443 جلد 2 صفحه 292 و 445. خمس مرحوم اقای حائری آقا شیخ مرتضی صفحه 285. الخلل فی الصلوه مرحوم آقای خمینی صفحه 226. رسائل اصولی مرحوم آقای خمینی جلد 1 صفحه 26 که همان بحث قاعده نفی ضرر هست که این مستقل هم چاپ شده است به نام بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر صفحه 57 و تهذیب الاصول آقای سبحانی تقریرات ایشان را نوشته اند جلد 3 صفحه 89 هم این بحث هست. کتاب طهارت مرحوم امام جلد 1 صفحه 26 جلد 3 صفحه 9، 167، 206، 484، 568. کتاب الطهاره آقای خوئی جلد 2 صفحه 106 که بحث خوبی دارد نکته جالبی در این بحث هست. الدر المنزود آقای گلپایگانی جلد 2 صفح 328. دراسات فی المکاسب المحرمه مال آقای منتظری جلد 1 صفحه 144، صفحه 200 و 237. فقه الصادق علیه السلام جلد 18 صفحه 375. القواعد الفقهیه مرحوم بجنوردی جلد 1 صفحه 213 جلد 4 صفح 361. القواعد الفقهیه آقای مکارم جلد 1 صفحه 46.

حالا اینها یک سری منابع این بحث بود که عجالتا من به آن برخورد کردم. اما حالا آیا این دو بحث یکی هستند یا یکی نیستند؟ عرض کردم منابع اصلی بحث را یعنی مهم ترین منبع در بحث الزیاده من الثقه عبارت خطیب بغدادی در الکفایه است. کفایه خطیب بغدادی این بحث را مفصل عنوان کرده است. مستصفی غزالی چکیده همان بحث خطیب است و چیز زائدی ندارد ماحصل همان بحث های خطیب بغدادی که چند صفحه دارد را در هفت هشت سطر آورده است. ابن صلاح یک تقسیم بندی ای اینجا دارد که این تقسیم بندی یک مقداری متفاوت است با آن چیزی که خطیب ذکر می کند و یک مقداری بحث را آن جوری که خطیب و اینها دارند که اصل بحث مال آنجا ها است به آن شکل نمی بریم یک مقدار هم ظاهرا اشتباه کرده است. ایشان ابن صلاح می گوید که سه صورت دارد بحث زیاده من الثقه. گاهی اوقات این زیاده از ثقه باعث می شود که این مطلب منافی شود متنی که در آن یک عبارت مزید واقع هست با متن دیگر. گاهی اوقات نه اصلا هیچ منافاتی ندارندبا هم یک زیاده ای است که اصلا با هم دیگر ربطی ندارند. یک بینابینی هم صورت سومی هم هست که آن هم بین این دو است. می گوید آن صورت اولی که با هم دیگر منافات دارد، آنجا کأنه اتفاق نظر، لحن او لحن این است که می خواهد بگوید که مسلم است که این دو با هم معارض هستند. آن صورت دوم که هیچ تنافی ای ندارد آن هم کأنه مسلم است که اینها با هم دیگر تعراضی ندارند به هر دو اخذ می کنند. اما صورت سومی که حالت بینابین هست این جوری مثال می زند که جایی که یکی از آنها مطلق است و با آمدن این مقید می شود که در اصل با هم دیگر تنافی ندارند ولی در اطلاق و تقیید در این خصوصیات با هم دیگر تنافی پیدا می کنند که خودش اختیار می کند که اینجا هم تنافی ای نیست چون مطلق حمل بر مقیّد می شود بنابراین اینها کأنه باز هم با هم دیگر جمع می شوند و مطلب برطرف می شود. ولی خطیب در کفایه تصریح می کند که در همه صور، حتی در جایی که اصلا تفاوت پیدا می کند و اصلا دو چیز متفاوت می شوند باز در این صورت می گوید که زیاده مقبول است و نکاتی هم ذکر می کند آن نکاتی است که حتی در صورتی که اختلاف محتوایی هم پیدا کند این مطلب را چیز می کند. بعد مثال هایی می زندو اصلا بعضی از مثال هایی که می زند مثلا می گوید که یک کسی یک روایتی را نقل کرده است خب این روایت شخص دیگری آمده است و گفته است که فلانی اینجا اشتباه کرد. پیغمبر ابتدا داشت این مطلب را از اهل کتاب نقل می کرد. این جمله اولی که پیغمبر گفت این از اهل کتاب همچین مطلبی، اول کلام را متوجه نشد. آن در واقع آن عبارتی که هست عبارت خود پیغمبر نیست. نقل پیغمبر است از اهل کتاب. به خصوص این مثال مثالی است که اصلا با هم دیگر چیز دارند دیگر اینکه پیغمبر این مطلب را گفته باشد یا اهل کتاب، دو چیز مختلف است یعنی کاملا با هم دیگر تنافی دارند. با این حال این را مثال می زند برای اینکه این زیاده قبول است. آن که می گوید که پیغمبر ابتدایش از اهل کتاب ذکر کرده است این قولش مقدم است بر قول آن کسی که گفته است که این عبارتی که پیغمبر گفته است که قال اهل کتاب مثلا آن رانیاورده است بر آن مقدم است. مثال هایی هم که می زند بقیه مثال هایش را هم ببینید بعضی از مثال ها کاملا زیر و رو می شود مطلب. ولی با این حال می گویند معتبر است زیاده ثقه معتبر است و مورد قبول است. استدلالی هم که می کند حالا استدلالش را عرض می کنم، اقتضا می کند که این مطلب همین جور باشد.

عبارتی دیروز نقل کردیم از چه کسی بود که بین اعراب و عدم اعراب فرق گذاشته بود. گفته بود اگر مغیّر اعراب باشد، عمده القاری عینی بود، فان لم تکن مغیره لاعراب الباقی، یک همچین قیدی زده بود. این قید در واقع خروج از محل بحث است. یعنی آن جایی که مغیر اعراب واقعی باشد اصلا اینکه معتبر نیست نه به خاطر این زیاده است. به خاطر این است که فرض کنید حالا مثال بزنم اگر یک کلمه ای در یک طریق باشد که لازمه این است که فعل جمله ما معلوم باشد این هم مفعولش باشد. اگر این کلمه نباشد آن فعل می شود مجهول. بنابراین اختلاف دو نقل در کدام باقی است؟ طبق یک نقل آن معلوم است و طبق یک نقل مجهول است. خب معلوم و مجهول بارز هستند دیگر. یکی می گوید که پیغمبر به صیغه معلوم خواند و یکی می گوید به صیغه مجهول خواند. آن زیاده بماهو زیاده مشکل ساز نیست. آن زیاده منشأ می شود که ما کشف کنیم که قسمت دیگر روایات به دو گونه که متفاوت است خوانده شده است که آنها با هم دیگر به تنهایی مورد بحث باشد. حالا مفهوم را تغییر می دهد یا خیر آن یک بحث است. آن این است که منشأ شود که قسمت های دیگر عبارت معارض شوند نقلشان آن یک بحث دیگر است. این است که صورت مسئله ما این است که در یکی از نقل ها عبارتی باشد که در نقل های دیگر نباشد. این عبارت ولو مفهوم کلام را هم عوض کند، تغییر دهد، این مورد بحث است حالا چه تغییر بالکلیه بدهد یا تغییر به اطلاق تقیید دهد همه اینها جزو صورت مسئله ما هست.

سؤال: راوی اش خودش باشد

پاسخ: راوی اش خودش باشد یا خودش نباشد همه اینها را، چون بعضی از تفصیلات در مورد اینکه راوی خودش باشد و یکی دیگر باشد تفصیل قائل شده اند. خطیب مفصل صور مختلف این مطلب را آورده است و خودش اختیار می کند که در همه صور این زیاده مقبول است.

ملاحظه مجموع استدلالاتی که در این دو بحث شده است روشن می شود که این ها دو بحث مختلف هستند. هر چند گاهی اوقات به هم دیگر ارتباط برقرار می کنند ولی نکات بحثشان دو نکته مختلف است. در بحث زیاده من الثقه عمده نکته ای که روی آن تکیه می کنند این است که آن شخصی که این زیاده را نیاورده است آن شخص شهادت به عدم نمی دهد. آن کسی که زیاده را آورده است شهادت به ثبوت این زیاده می دهد. آن یکی فقط عدم الشهاده است. بین عدم الشهاده و شهاده به وجود که تعارضی وجود ندارد. پس دو تا، یکی شهادت به اثبات می دهد اشخاص دیگر شهادت به اثبات نمی دهند. خب با همدیگر تنافی ای ندارد. به نظر می رسد که آن کسانی که می گویند که زیاده من الثقه مقبول نیست، صغرویا این مطلب را می خواهند انکار کنند. یعنی می خواهند بگویند که نه، شهادت به نفی می دهد. یعنی بحث آنجا بحث صغروی است. آن کسی که می خواهد بگوید الزیاده من الثقه مقبوله، می خواهد بگوید که کسی که آن زیاده را نقل نکرده است شهادت به عدم نمی دهد و کسی که زیاده را نقل کرده است شهادت به عدم می دهد. بحث این است. آنهایی که این مطلب را قبول نکرده اند می گویند نه، آن شهادت سلبیه دارد و بنابراین بین اینها تعارض است. پس آنجا بحث، بحث صغروی است که آیا شهادت تارک زیاده نسبت به عدم وجود دارد یا وجود ندارد؟ شهادت سلبیه است یا سلب الشهادت است؟ شهادت به عدم هست یا عدم الشهاده است؟ تعبیراتی که آنجا هست این شکلی است.

در بحث اصاله عدم الزیاده یا اصاله عدم النقیصه با فرض اینکه شهادت به عدم می دهد با این فرض مورد بحث است. که یکی از آنها شهادت می دهد که این وجود دارد و یکی از آنها شهادت می دهد که این وجود ندارد. با این حال می گویند شهادت به وجود بر شهادت به عدم مقدّم است. نکته ای که ذکر می کنند اقتضا می کند که در جایی که هر دو شهادت میدهند. یکی شهادت به وجود می دهد و یکی شهادت به عدم می دهد. با این حال می گویند که شهادت به وجود مقدم است بر شهادت به عدم. این حالا اینها را یکی یکی می آیم. این اجمال بحث است ولی حالا در مورد اینکه عبارت هایی که اقتضا می کند که مطالبشان چنین باشد این را عرض می کنم و در موردشان صحبت می کنم.

خطیب عبارت را که می آورد می گوید

و الذی نخطاره من هذه الاقوال ان الزیاده الوارده مقبولهٌ علی کل الوجوه و معمولٌ بها اذا کان راویها عدلا حافظا متقنا ضابطا و الدلیل علی صحه ذلک امورٌ

استدلالاتی می کند من به خصوص یک استدلالش را رویش تکیه می خواهم بکنم به خاطر اینکه دقیقا آن نکته ای که می خواهم عرض کنم را تصریح دارد. می گوید

و یدلّ ایضا علی صحه ما ذکرنا ان الثقه العدل یقول سمعتُ و حفظتُ ما لم یسمع الباقون و هم یقولون ما سمعنا و لا حفظنا و لیس ذلک تکذیبا له و انما هو اخبارٌ ان عدم علمه انما علمَ

آن می گوید من می دانم آنها می گویند ما نمی دانیم. نه عدمش را می دانیم. شهادت عدم نیست. عدم الشهاده است. خب عدم الشهاده با شهادت وجود که تنافی ندارد

و ذلک لا یمنع علمه به

دیگران ندانستند این دانسته است. با هم دیگر منافات ندارند. بنابراین اینها وجهی ندارد که ما این دو تا شهادت را با هم دیگر معارض بگیریم. دو شهادت منافی نیست. بعد از استدلالاتی که می کند آنهایی که قائل هستند که مثلا زیاده الثقه مقبول نیست. در بعضی از اشکالات، بحث های خیلی زیادی دارد آنجا من جمله حالا ادامه آن عبارت این است

و لهذا المعنا وجب قبول الخبر اذا انفرد به دونها

اگر یک نفر یک خبری را نقل کرد و دیگران نقل نکردند شما قبول می کنید چرا قبول می کنید؟ می گویید خب ایشان این خبر را شنیده است و نقل کرده است و دیگران نشنیده اند. مجرّد شنیدن یک نفر دلیل بر این نیست که حالا دیگران نشنیده باشند. با هم دیگر چیزی ندارد. به هر حال تنافی ای با هم دیگر ندارند. زیاده ثقه را به منزله خبر مستقل تلقی می کنند. در بعضی از عبارت ها هم به این مطلب تصریح شده است که زیاده الثقه کالخبر المستقل. آن در واقع شهادت به اثبات می دهد آنها از باب عدم الشهاده است. آنهایی که بر خلاف این مطلب گفته اند عبارتی از آنها این است ببینید این عبارتی که گفتم در کفایه خطیب صفحه 467 بود. قبل از آن یک بحثی را مطرح کرده است یک اشکالی را مطرح می کند که محصّل اشکال تکه ای از عبارت را که ماحصل اشکال است من یادداشت کرده ام. بعضی ها اشکال کرده اند

انّه یمتنع فی العاده سماع الجماعه لحدیثٍ واحد و ذهاب زیاده فیه علیهم و نسیانها الا الواحد بل هو اقرب الی الغلط و السهو منهم. می گوید اینکه یک نفر این را شنیده باشد و دیگران نشنیده باشند خیلی مستبعد است. باید بگوییم که این آقا اشتباه کرده است. بعد ایشان شروع می کند به پاسخ دادن که نه این جور نیست. ممکن است وجوهی وجود دارد که این وجوه اقتضا می کند که آن آقایی که این زیاده را نقل کرده است ما اطمینان به عدم چیزش، در واقع اشکالی که آنها نقل می کنند این است که در این جا کأنه ما اطمینان داریم که آن اقایی که آن زیاده را نقل کرده است آن اقا اشتباه کرده است. اطمینان داریم. ایشان می گوید که نه یک احتمالاتی وجود دارد که اطمینان به اشتباه کردن آن شخص راوی زیاده را منفی می کند. بعد مثلا می گوید که ممکن است آن راوی ای که این روایت، راوی اولیه ای که این روایت را نقل کرده است و دو نفر این را از او نقل کرده اند دو بار این مطلب را نقل کرده باشد. در یک مجلس با زیاده نقل کرده باشد و در یک مجلس دیگری بدون زیاده نقل کرده باشد. پس بنابراین اصلا حرف هایشیان با هم دیگر تنافی نداشته باشند. یکی از آنها می گوید که من شنیدم که او با این زیاده نقل کرد و آن یکی می گوید که من شنیدم که بدون زیاده نقل کرد. اینها که با هم دیگر تنافی ندارند. بنابراین نحوه استدلالات همه محورش این است که می خواهد اثبات کند که اینها با هم دیگر تنافی ندارند. آن یک چیز می گوید آن یکی یک چیز دیگری را می گوید. این را هم عرض کنم در بحث اصالت عدم زیاده و عدم نقیصه اصلا محور بحث جایی هست که ما وحدت قضیه را می دانیم. اگر در جایی احتمال دهیم که مربوط به دو حادثه است. مثلا فرض کنید که همین حدیث لا ضرر در یک نقل یک جایی پیغمبر فرموده باشد که لا ضرر و لا ضرار بدون قید. یک جایی فرموده باشد لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. اینها بحثی نیست در آن. بحثی که در آنجا هست جایی که مربوط به یک حادثه واحد هست. مثلا در نقل قصه ثمره بن جندب، هر دو بحث آن است. همان قصه ثمره بن جندب که ما می دانیم که قصه متکرری نیست و درختش را در حائط یک انصاری وجود داشت و اینها در یک نقل هست لا ضرر و لا ضرار علی مؤمنٍ و در یک نقل دیگر هست لا ضرر و لا ضرار خالی. یا در یک نقل دیگر است که لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و در یک نقل هست بدون فی الاسلام. صورت مسئله ای که آنجا هست در این صورتی که خطیب نقل می کند اصلا در آن فرض نیست. فرض آنجا جایی هست که اصلا وحدت قضیه آ« قضیه ای که اینها دارند از آن حکایت می کنند واحد باشد از یک چیز اینها حکایت کرده باشند. پس این یک احتمالات دیگری مطرح می کند خطیب بعضی از احتمالات آن سازگار هست با اینکه با همان شهادت به نص هم سازگار هست ولی اینجور نیست که با عدم شهادت سازگار نباشد. ایشان می گوید که مثلا از احتمالاتی که وجود دارد این است که احتمال دارد که دو سه نفر مثلا سه نفر از یک راوی مطلبی را شنیده باشند و دو نفرشان یادشان رفته باشد آن مطلب را و آن یکی یادش نرفته باشد. بنابراین این احتمال وجود دارد. این احتمال ممکن است موهم این باشد که محطّ کلامشان جایی است که مثلا شهادت به عدم می دهد و این منشأ شهادت عدم نسیان باشد ولی این معلوم نیست که ایشان ناظر به این جهت باشد. با توجه به تصریحی که کرده است که اصلا یکی از آنها از باب شهادت به وجود است و یکی از آنها از باب شهادت به عدم است که این را تصریح می کند این هم معنایش این است می گوید آن که یادش رفته است آن شهادت به عدم نمی دهد آن شهادت به وجود داده است. یعنی آن مقدار موجود را شهادت می دهد. نسبت به بقیه شهادت نمی دهد چون یادش رفته است. نه اینکه شهادت می دهد به عدم. منشأ عدم شهادت به عدم ممکن است نسیان باشد. این را در واقع می گوید که چرا شهادت به این زیاده نمی دهد؟ اینکه شاید شنیده باشد ولی یادش رفته باشد. بنابراین نه اینکه، همین که احتمال نسیان می رود این باعث می شود که ما آن را هم در همان فضای شهادت عدم شهادت به عدم زیاده می خواهد بحث را عنوان کند.

سؤال:..

پاسخ: نه حالا نمی خواهم بحث را، الآن مطلب را توضیح می دهم صبر کنید.

بحث من این است که آنهایی که می خواهند بگویند مقبول است نکته شان این است. ولی در بحث اصاله عدم زیاده و عدم نقیصه اینها می گویند که اصل عدم زیاده است. دو تا اصل قائل هستند. یعنی اگر هر یک از اینها دیگری نبود اصل این بود که حرف دیگری نبود. تعارض اصلین قائل هستند. تعارض اصلین در کجا هست؟ در جایی که یکی از آنها شهادت می دهد که این زیاده نیست و یکی از آنها شهادت می دهد که این زیاده است. و الا تعارض اصلین معنا ندارد. بحث سر این است که جایی که دو اصل با هم دیگر تعارض می کنند چون احتمال صدق آن کسی که می گوید این زیاده است این احتمالش جدی است. اینکه اشتباه کرده باشد همین جوری این زیاده ثبت شده باشد این احتمالش خیلی بعید است. ولی آن که می گوید من شهادت به نفی می دهد آن خیلی وقت ها آدم یادش می رود ولو شهادت به عدم می دهد ولی این شهادت به عدم احتمال کذبش احتمال مخالفت با واقع آن خیلی زیاد است به خلاف آن. می گویند که عقلا در جایی که دو تا شهادت باشد. یک شهادت احتمال صدقش زیاد باشد و یک شهادت احتمال صدقش زیاد نباشد آن را مرجّح می دانند. بحث این است. این بحث با بحث الزیاده من الثقه دو تا بحث متفاوتی است. یک بحث نیستند.

البته واقع مطلب این است که آن بحث الزیاده من الثقه که عامه مطرح کرده اند و به خاصه هم سرایت کرده است آن یک اشتباهی است این جور نیست که راویان شهادت به عدم ندهند. در اکثر چیزهایی که هست راوی می گوید اصلا شهادت به عدم می دهد. شهادت صلبیه دارد. ببینید آن کسی که می گوید لا ضرر و لا ضرار علی مسلمٍ، لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام را نگفته است یک روایت مفصل ثمره بن جندب را دو صفحه مطلب را آورده است فی الاسلامش را نیاورده است. تعمدا این فی الاسلام باهاش پدر کشتگی داشته است که نیاورده است؟ آن در مقام نقل آن چیزی که پیغمبر گفته است بوده است. حالا یک عبارت مستقلی که ربطی به عبارت های قبل نداشته باشد بگوییم آن را تلخیصا حذف کرده باشد خب بله. شهادت به عدم نسبت به او نمی دهد. ولی بسیاری از مواردی که مورد بحث هست شهادت به عدم دارد شهادت سلبیه دارد.و اصلا اگر این شهادت سلبیه نباشد سنگ روی سنگ بند نمی شود. شما در هر موردی فرض کنید که همین مثالی که خطیب نقل می کند می گوید که یک کسی گفته است که پیغمبر این مطلب را گفت نقل دیگر این است که پیغمبر فرموده است این را ولی ابتدائش این است که اهل کتاب گفته اند این مطلب را پیغمبر عبارت اهل کتاب را نقل می کند. اگر قرار باشد شهادت سلبیه نباشد در تمام موارد ما می گوییم که پیغمبر فرمودند که لا رهبانیه، ما می گوییم شاید پیغمبر این را از اهل کتاب نقل کرده باشد. این ها رر ما از کجا شهادت سلبیه راوی هست که این جور احتمالات را نفی می کند. اصلا یک بحثی شهید صدر در خیلی جاها مطرح می کند می گوید احتمال قرینه متصله را با شهادت سلبیه راوی ؟؟؟ می کنیم. توضیحاتی دارد که قرائن متصله انواعی دارند بعضی جاها اگر شهادت لفظیه باشد سلبیه وجود دارد لبّیه باشد وجود ندارد. بحث هایی دارد که نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم

سؤال:...

پاسخ: نه نمی خواهم بگویم که همیشه هست. اگر عبارتی باشد تأثیر گذار در معنا باشد به سلبٍ أو ایجاب. أو باطلاقٍ أو تقیید. چه کامل تأثیر گذار باشد چه ناقص تأثیر گذار باشد این صورت شهادت سلبیه است. بله جایی که مستقل است شهادت سلبیّه نیست آن را قبول داریم. جایی که یک کسی یک عبارتی را نقل کرده است دخالت در معنای دیگری ندارد آن درست است. ولی محطّ کلام عمدتا در جایی است که مغیّر معنا است. فرض کنید در یک نقلی هست که جعلت لی الارض مسجدا و طهورا. خب در بعضی از نقلیات هست جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا. این ترابها خب مغیر معنا است و مفهوم هم دارد به خصوص در مقابل ارض که قرار گرفته است می گوید که مطلق ارض طهور نیست باید از جنس تراب باشد و خاک باشد و اگر خاک نباشد طهور نیست. خب این شهادت سلبیه دارد می دهد دیگر. آن کسی که می خواهد بگوید که جعلت لی الارض مسجدا و طهورا می خواهد بگوید که پیغمبر تربتها نگفته است دیگر. شهادت سلبیه دارد آن مطلب اشتباه است آن مطلبی که خطیب دارد بحث شهادت سلبیه ندارد این اولا. ثانیا حتی اگر بحث شهادت سلبیه را هم مطرح نکنیم بحث این است که خب شما می گوییم از باب عدم الشهاده است. اینکه راویان اشتباه کرده باشند و شهادت نداده باشند. اگر آن روات متوجه این مطلب می شدند شهادت میدادند. اینکه اینها اشتباه کرده باشند یعنی متوجه نشده باشند این سبب می شود که ما احتمال زیاد می دهیم که آن کسی که شهادت می دهد اشتباه کرده است در آوردن مثلا این زیاده. افراد زیادی، ببینید یک مطلبی را حاج اقا در بحث رؤیت هلال اشاره می فرمودند. در بعضی از روایات رؤیت هلال یک روایاتی هست که می گویند لیست الرؤیه بان یقوم جماعه فیقول واحدٌ رأیت، بقیه می گویند ما ندیدیم. عده زیادی مشغول رؤیت شدند و یکی می گوید که من دیدم و بقیه می گویند ما ندیدیم و نمی بینیم. می گویند یکی که دید باید همه دیده باشند. خب صحبت سر این است که در بعضی از روایت هایش هست که یکی یا دو تا وقتی می گویند ما دیدیم و بقیه می گویند که ما ندیدیم این باعث می شود، این به درد نمی خورد. صحبت سر این است که این روایت آیا با روایت های ادله حجّیت بینه در باب چیز منافات دارد یا خیر؟ حاج آقا می فرمودند که این روایت طبق قاعده است اصلا. چون در جایی که مثلا صد نفر دارند می بینند یکی دو نفر فقط ادعای رؤیت می کنند و بقیه هم دارند نگاه می کنند. این یکی دو نفر یک موقعی است مثلا ویژگی خاصی دارند مثلا تیزبین ترین افراد این گروه هستند و امثال اینها که همیشه، خب این یک صورت نادری است. متعارف قضیه این است که مثل این یکی دو نفر در آن صد نفر هم افراد عدیده ای وجود دارند. بحث این است که چه طور می شود که صد نفر نگاه کنند و فقط آن دو نفر ببینند؟ انحصار رؤیت کننده به دو نفر مع تصدّی الجماعه للرؤیه، این خودش کاشف از این است که آنها اشتباه کرده اند. یعنی اطمینان نوعی به اشتباه کردن آن دو نفر حاصل می شود. بینه در صورتی حجت هست که اطمینان نوعی به اشتباه کردن آن حاصل نشده باشد. خب این یک مرحله بحث.

سؤال:...

پاسخ: و طبیعتا در جایی که ما یقین داریم که آنها اشتباه کرده اند بینه حجیت ندارد.

خب آنهایی که اشکالی که در آن عبارت خطیب خواندم آن ها اشکال کرده بودند که اینجا انحصار راوی به یک نفر، راوی زیاده، و عدم نقل زیاده از طرف دیگران این کاشف از این است که آن زائد اشتباه کرده است. اطمینان به اشتباه کردن راوی زیاده حاصل می شود. خب این یک مرحله. من از این می خواهم بالاتر عرض کنم. جایی که اطمینان به اشتباه حاصل نشود ولی ظنّ نوعیه به اشتباه کردن یک راوی حاصل شود. آیا اینجا ما دلیلی داریم بر اعتبار در حالی که نوع افراد می گویند که این طرف اشتباه کرده است. مظنون الاشتباه باشد به نظر می رسد که خیلی روشن نیست که ادله عقلائیه حجیّت بیّنه و ادله عقلائیه حجّیت شهادت جایی که اماره نوعیه بر اشتباه راوی وجود داشته باشد آن را بگیرد. این مطلبی که هست خیلی واضح نیست که عقلا در جایی که یک اماره نوعیّه ای بر اشتباه راوی وجود داشته باشد آن را معتبر بدانند. بنابراین اگر شهادت سلبیّه هم نباشد باز راوی زیاده ما نمی توانیم بگوییم که این راوی زیاده اشتباه کرده است. البته یک نکته دیگر هم من اینجا عرض بکنم بحث الزیاده من الثقه یک تفاوت دیگری با این بحث دارد. الزیاده من الثقه صورت مسئله اش این است، جایی که یک راوی زیاده را نقل می کند و دیگران، نه یک راوی دیگر، افراد متعددی این زیاده را نقل نمی کنند. تعارض بین نقل زیاده از طرف یک نفر با عدم نقل زیاده از طرف افراد عدیده است. نه جایی که هر دو طرف یکی باشد. آن اصاله عدم زیاده و اصاله عدم نقیصه اختصاص به آن صورت ندارند. جایی که یکی هم باشد. یکی زیاده نقل کرده است و یکی نقیصه نقل کرده است. آن الزیاده من الثقه از این جهت هم تفاوتی بین این دو دارد. نسبتشان تا حدودی عموم و خصوص مطلق هم هست از این جهت.

سؤال: این از کجا؟

پاسخ: در اصل الزیاده من الثقه اصلا صورت مسئله اش این است که اذا انفرد راوی بزیاده لم یروِه غیره من الثقاه. اصلا استدلالاتشان آن استدلالات را دیدی دیگر.

سؤال:.

پاسخ: نه آن بحث شهادت به عدم بماند ببینید اشکالی که در قبول زیاده الثقه، من عبارت را برای این آوردم ببینید، یمتنع فی العاده سماء الجماعه لحدیثٍ واحد و ذهاب زیادهٍ فیه علیهم. اینکه یک گروهی این زیاده را نشنیده باشند

سؤال:..

پاسخ: نه اصلا دنبال مواردش نیست. اینکه می گویند آنهایی که گفته اند زیاده ثقه حجّت نیست استدلالتشان این است که مگر می شود که فقط یک نفر بشنود و دیگران نشوند او می گوید که می شود بله. آن وجوه مختلف حالا نگاه کنید پنج شش وجه ایشان ذکر کرده است. آن وجوه احتمالات غیر عقلایی درست کردن است. می گوید که نمی دانم شاید نمی دانم آن لحظه ای که این یک کلمه را می گفته است آنها حواسشان نبوده است و این یکی خیلی حواسش جمع بوده است و اینها شنیده باشند این احتمالات، احتمالات عقلایی نیست. اینها یک چیزهایی عقلی است که شما از خودتان. صورت مسئله در بحث زیاده ثقه جایی است که یک ثقه یک زیاده ای نقل کند و جماعت دیگری بر خلاف آن نقل کنند. ولی اصاله عدم زیاده و اصاله عدم نقیصه اختصاص به این مورد ندارد. عمده موردی که آنجا مورد بحث است در جایی است که یک نفر با زیاده نقل کند و یک نفر با نقیصه نقل کند. اما چند نفر بودن آن توش نخوابیده است. و عرض کنم

سؤال: حاج آقا اگر اماره ای بر خطا داشته باشیم،.... اگر اماره نداشته باشیم زیاده

پاسخ: حالا صبر کنید من بحثش را اشاره می کنم.

واقع مطلب این است که در هر دو بحث چه بحث الزیاده من الثقه و بحث تقدیم اصاله عدم زیاده و عدم نقیصه هر دو بحث ناشی از یک سری نا آشنایی با عوامل وقوع نقیصه و عوامل وقوع زیاده است. این بحث ها از اینجا ناشی شده است که نمی دانستند که چه می شود که زیاده رخ می دهد و نقیصه رخ می دهد؟ عمده بحث این است که ما باید عوامل وقوع زیاده در سند را بشناسیم. عوامل وقوع نقیصه در سند را بشناسیم. این است که حاج آقا، در نکاح ملاحظه فرمایید، مفصل این بحث را دنبال کرده اند. که ما اینها اصلا بحث هایشان از اینجا ناشی شده است که خیال کرده اند که آن شخصی که زیاده از او رخ می دهد این زیاده به خاطر اشتباهی، به اصطلاح همین جوری یک زیاده رخ می دهد. می گویند که وجهی ندارد که الکی الکی زیاده ای رخ دهد. در حالی که خیلی وقت ها یک وجوه عقلایی وجود دارد که آن وجوه عقلایی زیاده را محتمل می کند. این بحث در واقع مورد با مورد فرق دارد. باید به موارد مختلف مراجعه کرد. حالا این را انشاءالله الآن وقت گذشته است و توضیح بیشترش را فردا می دهم و تطبیقش را بر مورد. حالا بر مورد این بحث خیلی ساده است این مورد. حالا می گویم این مورد بحثش یک مقداری واضح بود ولی من چون خواستم این قاعده یک مقداری تنقیح شود بحث را انقدر این بحث خاص نیاز به بررسی های جدی نداشت خیلی واضح است و آن را بعد فردا عرض می کنم ولی حالا این جمع بندی این بحث را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنم. این بحث را من در مقاله ای تحت عنوان تصنیف و تحریف نوشته ام در دانشنامه جهان اسلام چاپ شده است. به تناسب آنجا هم مفصل مواردی که به این بحث مرتبط است، عوامل زیاده و عوامل نقیصه را خیلی مفصل بحث کرده ام که چه عواملی منشأ زیاده می شود و چه عواملی منشأ نقیصه می شود. مطالبی که حاج آقا دارند آنجا نقل کرده ام مطالب دیگر را از منابع دیگر هم هست آنجا این بحث زیاده و نقیصه را خیلی مبسوط آورده ام البته مقالات دانشنامه ای می دانید که جنبه آدرس دهی بیشتر دارد. من با وجودی که این مقاله ام خیلی مفصل شده است خیلی جاهایش فقط آدرس است. آن را ببینید و به آدرس هایش مراجعه کنید این بحث را بیشتر وارد می شوید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد